

## 295203 - آن که بسیار شک می کند به شکش توجه نمی کند

### سوال

سخنی را از شیخ محمد علیش در کتاب «منح الجلیل» خواندم تحت این عنوان: «برای انسان کثیر الشک، غالب شدن ظن شرط نیست زیرا از این کار ناتوان است، و همان شک کافی است». ممکن است معنایش را برایم توضیح دهید؟ عمل به این سخن تا چه حد درست است؟

### پاسخ مفصل

«واجب آن - یعنی از واجبات غسل - دلک است» یعنی: کشیدن دست یا چیزی دیگر بر عضوی است که شسته می شود...

و در آن بر اساس قول صحیح غلبه ظن کافی است: یعنی برای انجام آن چه واجب است به اجماع کافی است، و غلبه ظن در حق کسی که مستنکح الشک است شرط نیست زیرا از آن ناتوان است بنابراین همان شک برای او کافی است و واجب است که به آن بی توجهی کند و دارویی جز این ندارد» (منح الجلیل: ۱/ ۱۲۷).

«استنکاح» نزد اهل فقه در چنین مسائلی به معنای غلبه و کثرت است. دچار استنکاح شک شد یعنی شکش بسیار باشد و بازگردد و بر او غالب شود. این مصطلح نزد مالکیان معروف است.

در «الموسوعة الفقهية الكويتية» (۴/ ۱۲۸) آمده است:

«در معجم «تاج العروس» و «أساس البلاغة» آمده است: از جمله مجاز است که می گویند: شب چشمانش را استنکاح کرد، یعنی: بر آن غالب شد.

تنها فقیهان مالکی از این لفظ برای معنای غلبه استفاده می کنند و با معنای لغوی آن همراهی می کنند و می گویند: شک او را استنکاح کرد، یعنی بسیار بر او غالب شد.

برخی از فقها این را برای غلبه شک یا کثرت آن به کار می برند به طوری که بر شخص عادت شود».

ضابطه کثرت شک و غلبه شک آن است که روزانه برای شخص تکرار شود و از او جدا نشود.

حطاب در «مواهب الجلیل» (۱/ ۴۶۶) می گوید:

«مستنکح (کثیر الشک) آن است که در هر وضو یا نمازش دچار شک می شود و روزی یک یا دو بار برایش پیش می آید و اگر فقط دو یا سه روز یک بار برایش پیش آید، مستنکح نیست».

نتیجه آن که، معنای عبارت وارده در «منح الجلیل» این است که: برای حاصل شدن دلک (دست کشیدن به عضوی که شسته می شود) کافی است که بر گمانش غالب شود که دستش را بر عضو شسته شده کشیده است زیرا این برای [اطمینان] از رسیدن آب به محل وضو کافی است.

و این درباره کسی است که کثیرالشک نیست.

اما از شخص کثیر الشک برای حصول طهارت حاصل شدن غلبه ظن خواسته نمی شود بلکه همان گمان صرف برای حاصل شدن طهارت کافی است اگرچه گمان غالب نباشد.

زیرا شک زیاد عذری است برای ترک اطمینان یافتن و تاکید. زیرا اگر او را به اطمینان یافتن امر کنیم در حرج شدید واقع می شود و شرع بنا بر آسانی و ازاله حرج آمده است.

الله تعالی می فرماید:

**﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾** [بقره: ۱۸۵]

(الله برای شما آسانی می خواهد و برایتان دشواری نمی خواهد).

**﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ﴾** [مائده: ۶]

(الله نمی خواهد که بر شما سختی قرار دهد).

چون درمان کثرت شک، بی توجهی به آن است و اگر شخص وسواسی به هر شک توجیه کند شک او بیشتر می شود و وسوسه اش قوی تر.

ردیر در «الشرح الصغير» (۱/ ۱۷۰) می گوید: «و اگر شخص غیر مستنکح (کسی که دچار شک بسیار نیست) در این که آب به جایی از بدن او نرسیده شک کرد، باید آن قسمت را با ریختن آب بر آن و دست کشیدن بر آن بشوید.

اما برای مستنکح - یعنی کسی که بسیار دچار شک می شود - واجب آن است که به آن بی توجهی کند و اگر پی گیر وسواس باشد دین او از اساس فاسد می شود. از این به الله پناه می بریم».

صاوی در حاشیه خود می گوید: «این سخن او که «اگر غیر مستنکح شک کند...» یعنی: باید آب را به همه بدن برساند و برای شخصی که دچار کثرت وسواس نیست بنا بر قول مورد اعتماد، غلبه ظن (گمان غالب) کافی است.

این سخن که «بر او واجب است» یعنی به جا نمی آید مگر با یقین یا با غلبه ظن».

عدوی درباره مستنکح (کثیر الشک) و آنچه بر او لازم است می گوید:

«همان شک او کافی است و نیازی به گمان و غلبه گمان ندارد و شستن را تکرار نمی‌کند» (کفایة الطالب الربانی: ۲۱۶/۱).

«برای شخص کثیر الشک واجب است که بی‌توجهی کند و در حق او غلبه گمان لازم نیست بلکه بر اساس همان تردید عمل می‌کند و برایش کافی است. این را شیخ ما گفته است» (حاشیة الدسوقي علی الشرح الكبير: ۱/۱۳۵).

و گفته‌اند شخص کثیر الشک بر همان چیزی که به قلبش خطور کرده عمل می‌کند و از آن چه بعدا به قلبش خطور می‌کند رویگردانی می‌کند.

در «التوضیح شرح مختصر ابن الحاجب» (۱/۱۶۳) آمده است:

«اما درباره شخص مستنکح همان چیزی که در آغاز به ذهنش می‌رسد به اتفاق درست است.

منظور وی از مستنکح کسی است که بسیار دچار شک می‌شود.

اما آن چه درباره معتبر بودن نخستین چیزی که به ذهنش رسیده گفت، این قول برخی از قرویان است و برخی از متاخرین نیز در این قول از آنان پیروی کرده‌اند. گفته‌اند: زیرا او در آن چه نخست به ذهنش رسیده ذهنیتش درست بوده اما درباره آن چه بعدا به ذهنش می‌رسد شبیه غیر عاقلان است.

قول ابن عبدالسلام و ظاهر «المدونة» و دیگران ساقط شدن آن و بی‌توجهی به هیچ‌یک از آن چه به ذهنش خطور کرده است و این همان چیزی است که برخی از کسانی که به آنان دیدار کرده‌ایم ترجیحش داده‌اند. قابل یادآوری است که برخی از فقهای مشرق این سخن را مورد مراجعه قرار داده‌اند و آن را چنین توجیه می‌کردند که مستنکح و کسی که مانند اوست، آن چه اول به ذهنش خطور کرده از آن چه بعدا به ذهنش آمده قابل جداسازی نیست و آن چه عملاً موجود است شاهد و مؤید این قول است».

مراجعه کنید به: «التاج والإکلیل» (۱/۳۰۱) و (۲/۱۹).

والله اعلم.